

بسم الله الرحمن الرحيم

سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر ابراهیمی پور در نشست مجازی طلاب استعداد برتر استان کرمان در تاریخ ۹۹/۹/۲۵ با عنوان:

«جنبش علمی، طلاب استعداد برتر، فرصت و چالش ها»

ابتدا باید واژه های جنبش علمی، استعداد های برتر و...، تعریف شود. برای بحث علمی نیازمند یک نظریه هستیم. اولین چیز این است که جنبش علمی استعداد های برتر، چه چالش ها و فرصت هایی به دنبال دارد؟

باید بینیم این مسئله، مسئله کدام علم است. احتمالا مسئله علوم مختلفی است. این مسئله، می تواند مسئله علم فقه باشد یا علم تاریخ یا در علوم سیاسی و علم اقتصاد هم می توان راجع به آن صحبت کرد. پس با رویکردهای مختلف می شود به این مسئله پرداخت. کار ما این است که مشخص کنیم با چه رویکردی می خواهیم به آن پردازیم. من می خواهم از منظر جامعه شناسی معرفت وارد این بحث شوم. باید یک نظریه جامعه شناسی معرفت را خلاصه مطرح کنم و بر اساس آن بگویم که با چه الگویی می خواهم این بحث را مطرح کنم. یعنی فارغ از این که در حال حاضر طلبه استعداد برتر داریم یا خیر؟ جنبش علمی داریم یا خیر؟ ابتدا باید یک چارچوب نظری داشته باشیم.

در جامعه شناسی معرفت که یک علم غربی است، نظریه پردازان مختلفی مانند مانهایم، شلر و... حرف دارند؛ اما ترجیح می دهم از منظر بومی و از نظریه اندیشمندان کشور خودمان بحث کنم؛ از منظر استاد حمید پارسانیا، که نظریه ایشان با عنوان: «روش شناسی بنیادی» مطرح شده و در مقاله: «نظریه و فرهنگ» در فصلنامه راهبرد منتشر شده است. این نظریه در پژوهش، تدریس، تعلیم و تربیت و... به درد می خورد.

توضیح نظریه: کار علمی از مسئله آغاز می شود. پس یک طلبه استعداد برتر باید مسئله داشته باشد. مسئله، سوالی است که تبدیل به پرسش همگانی بشود. مسئله داشتن یعنی سوالی که پاسخ ندارد را داشته باشید. هنری است که باید کسبش کنید.

پس گام اول شروع علم، مسئله است. مسائل می توانند دو دسته باشند:

۱- مسائل علمی

۲- مسائل اجتماعی

مسائل اجتماعی مانند فقر، طلاق، بیکاری و... چرا اینها مسئله اند؟ چون اولاً: تعدادش زیاد است و دوماً: علیرغم این همه پژوهش، پاسخ درخوری پیدا نشده، باید تعداد آسیب ها قابل توجه شود، تبدیل به یک مشکل بزرگ شود که اجمالاً در فهمش چرا اینکار صورت می گیرد و پاسخش که به آن نرسیده باشند. باید مسائلی را در کشورتان بدانید و بشناسید. باید بتوانید مسائل اجتماعی، اقتصادی و... را فهرست کنید که مسئله هم باشند.

دسته دوم: مسائل علمی هستند. یعنی در علم اصول، علم فقه، علم کلام، علم اقتصاد و... در هر یک از این علوم، ممکن است سوالی مطرح باشد که این سوال، سوال بسیاری از افراد است و پاسخ در خوری هم ندارد. مثلاً در یک دوره ای در اصول فقه، این که آیا خبر واحد حجت است یا نه؟ مسئله بود. باید مسائل علمی در هر علمی که در آن علم مستقر هستید، یعنی باید در آن عمیق تر کار کنید، باید مسائل آن علم را بشناسید. اگر طلبه مسائل علم را بشناسد یعنی به مرز علم وارد شده است. مرز علم، جایی است که سوالات بدون پاسخ وجود دارد و هر کس به آن سوالات پاسخ بدهد، یک گام علم را جلو برده. لذا با این گام، از عرصه دانشجویی وارد عرصه دانشمندی می شود.

پس گام اول و نقطه آغاز علم، مسئله است که مسائل یا علمی و یا اجتماعی اند. **پاسخ به این مسئله، نظریه است.** به عنوان مثال: آیا فلسفه اسلامی قادر به تبیین علم الهی است یا خیر؟ پاسخ به این سوال، یک نظریه است. مثال دیگر: در علت بدحجابی، اگر بگوییم فرهنگ و سبک زندگی، افراد را به بدحجابی سوق می دهد، مثلاً برگردیم به فرهنگ و ساختار آموزشی، به آن نظریه می گوئیم. اگر مسائل علمی باشند، نظریات ما می شود علمی. مسئله اگر اجتماعی باشد، پاسخ آن یک نظریه اجتماعی می شود.

اما چرا برخی، مسئله شان حجاب است، برخی سیاسی، برخی جهانی، برخی منطقه ای؟ و...؛ چرا بین مسئله افراد تفاوت است؟ چرا مسائل متفاوتند و در مسئله واحد پاسخ ها متفاوتند؟ مثلاً اگر بپرسیم چرا بدحجابی؟ ممکن است هر کدام از شما پاسخی بدهد. از اینجا این نکته قابل طرح است که: **مسائلی که ذهن ما را درگیر می کند، تحت دو دسته مبادی معرفتی و غیر معرفتی قرار دارند.**

مبادی معرفتی شامل: ۱- هستی شناسی: یعنی نگاه انسان به هستی. یعنی عالم نظم دارد، عالم منسجم است و... اگر نگاه توحیدی باشد، یکسری مسائل به ذهن انسان می آید و در نگاه الحادی یکسری مسائل

دیگر به ذهن می آید. مثلا در نگاه الحادی، بی حجابی، همجنس گرایی و ...، اصلا مسئله نیستند چون نگاهش به هستی یک نگاه الحادی است، تکلیف و ثواب و عقاب برایش معنا ندارد. پس نگاه ما به عالم و مبانی هستی شناسی ما در ایجاد مسئله و پاسخ به آن، تاثیر دارد. در پاسخ به مسئله، ممکن است توجه به مبانی هستی شناختی نداشته باشیم.

۲- **مبانی معرفت شناسی.** بستگی به روشی که محقق باور دارد اعم از روش تجربی، عقلی، نقلی و... این باور باعث می شود هر یک از مسائل را جوری مطالعه کند.

۳- **مبانی انسان شناسی.** نگاه شما به انسان چیست؟ آیا انسان مختار است یا مجبور؟ اگر بگویید مجبور است، پس بدحجابی اصلا تقصیر افراد نیست. اما اگر بگویید انسان مختار است، پس بدحجاب مقصر است. پس مبانی معرفت شناسی و انسان شناسی به پاسخ افراد به مسئله، متفاوت است. مبانی معرفتی تأثیر دارند که مسئله ما چه چیزی بشود و ما چه پاسخی باید به آن بدهیم. نوعا افراد به این مبانی توجه ندارند. اما یک طلبه استعداد برتر باید مبانی خود را بازخوانی، اصلاح و تکمیل کند. پس مبانی معرفتی تأثیر دارد.

بحث دوم: مبانی غیر معرفتی است؛ یعنی اینکه ویژگی های فردی، زمینه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در اینکه چه چیزی مسئله شما شود، تأثیر دارد، اینکه شما خانم هستید یا آقا، درون گرا هستید یا برون گرا، تجربیات زندگی برای انسان مسئله می شود؛ مثلا کسی که تجربه اقتصادی خوبی دارد، اقتصاد برایش می شود یک مسئله. یا مثلا فلانی مادرش بیمار بوده، مجبور می شود پزشک قلب شود. پس ویژگی های فردی افراد تأثیر دارد، پس باید بازاندیشی راجع به شخصیت و ویژگی های فردی خود داشته باشیم. اگر استعداد دارم بشناسم، اگر شناختم باید بینم تبختر و تکبر باشد باعث رشد علمی من می شود یا تواضع و تکلیف گرایی چه نقشی در پیشرفت علمی من دارد.

اما بستر سیاسی، اجتماعی و... هم مهم است؛ یعنی اینکه چقدر پول خرج علم می شود و اگر خرج علم می شود، خرج کدام علوم بیشتر می شود، کدام علوم بودجه پژوهشی خوبی دارند، مثلا برای هوا و فضا، نانو ... پول خوبی خرج می شود و به نتیجه هم رسیدیم؛ موفقیت های خوبی هم کسب شده. اگر همین پول خرج فلسفه و سایر علوم می شد تاثیر داشت. پس پول نقش دارد، سیاست هم نقش دارد. سیاست نظام و دولتها چیست؟ آیا دولت به دنبال تشویق علم است یا تشویق قدرت و ثروت و...؟ اگر علم تشویق می شود، باید بینیم کدام علوم تشویق می شوند و به آنها اهمیت داده می شود؟ کدام یک برای دولت مهم و در

اولویت است. پس اولویت های سیاسی مهم اند. زمینه های فرهنگی مهم ترند. در فرهنگ ما چقدر علم تقدس دارد؟ اگر تقدس دارد، چقدر به زنها اجازه ادامه تحصیل داده می شود؟ اینها زمینه های اجتماعی است و زمینه های اجتماعی ما را سوق می دهند به سمت مسائل و نظریه ها.

پس مدل: مسئله و نظریه علم هستند. مبادی معرفتی شامل هستی شناسی، معرفت شناسی و انسان شناسی است و مبادی غیر معرفتی شامل زمینه های فردی، سیاسی، اجتماعی و... هستند.

پس چالشها و فرصت های بر سر راه یک نهضت علمی در این مدل باید قابل تشخیص باشند. نهضت علمی برمی گردد به تولید انبوه علم. تولید علم به معنای فلسفی اش کلمه دقیقی نیست با تسامح به کار می برم؛ یعنی یک دانشمند در علوم مختلف فقه، شیمی، فیزیک و... کار علمی می کند به یک نظریه می رسد می گوئیم تولید علم، اما گاهی نیازمند نهضت علمی هستیم؛ نهضت علمی، یعنی یک جهش و فزونی در علم، نهضت علمی، شرط اولش وجود فراوان اندیشمندان است در علوم مختلف، از یک اندیشمند نمی توان انتظار داشت روزی ده نظریه تولید کند؛ باید ده ها فقیه، متکلم، جامعه شناس و... داشته باشیم که نهضت علمی راه بیاندازند. اگر قرار است در یک نهضت علمی نقش داشته باشیم باید خوشحال باشیم که افراد دیگری هم هستند و کار علمی می کنند و ما رقیب داریم، آنها هم به کشف می رسند؛ این حسادت که یکی از ویژگی های افرادی است که مشغول به علم می شوند، را در تولید علم باید کنار بگذاریم. نهضت علمی یعنی یک کار جمعی، پس باید یافته هایمان را در اختیار دیگران قرار دهیم. نهضت علمی نیازمند انبوهی از دانشمندان مختلف در علوم مختلف است.

آیا این انبوه را داریم یا نه؟ در حوزه خواهران، از نظر عده و عده طلاب، نهضت رخ داده اما این تعداد چقدر فارغ البال مشغولند یا چقدر اهل کار علمی هستند، متفاوت است، یا چقدر بین آنها تعامل علمی وجود دارد که شرط آن همان مباحثه و... است؛ اما کافی نیست؛ تعامل علمی طلبه با دانشجو، با اهل سنت، با علوم غربی و اندیشمندان غربی، این تعامل هر چه وسیعتر، افق فکری گسترده تر. این تعامل فکری باعث می شود تضارب آراء درونی رخ دهد. اما طلبه ای که ذهنش روی یک مسئله خاص بسته شده، نمی تواند خلاقیت داشته باشد. اما طلبه ای که در همان زمینه فکری خاص، کار دیگران و کار قدما را ببیند، کار غریبها را هم ببیند، کار دیگران را هم ببیند، افق فکری اش گسترده تر می شود.

پس به لحاظ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هم باید زمینه فراهم باشد. اگر برگردیم و تاریخ علم را نگاه کنیم، حال و اکنون را یک جور می بینیم اما اگر حال و اکنون را منقطع از گذشته ببینیم، یک جور دیگر نگاه می کنیم. دور و بر مشکلات زیادی هست. اشکالات به نظام آموزشی، اولویت های سیاسی، منزلت اجتماعی طلاب، مشکلات بودجه ای و...، اگر بریده نگاه کنیم می بینیم مشکلات زیادی وجود دارد اما اگر تاریخی نگاه کنیم وضعیت بسیار مناسبی می بینیم.

اگر بخواهم در قالب مثال توضیح دهم، مثال باروری و زایمان است. اگر لحظه و روزهای تولد فرزند را نگاه کنیم، جز درد و رنج و چیزی نمی بینیم؛ اما اگر تاریخی نگاه کنیم و این بارداری و زایمان و بعد تولد یک فرزند بسیار دلنشین که آینده خوبی را می توان برای او رقم زد، را در نظر بگیریم، وضعیت کنونی را وضعیت خوبی می بینیم؛ یعنی دوره پررنج ضروری و در حال گذار است. به لحاظ وضعیت علمی ما در چنین وضعیتی قرار داریم. در دوره هایی که علما و دانشمندان ما غذا نداشتند بخورند، به لحاظ اجتماعی منزوی بودند و طرد می شدند، به لحاظ سیاسی مشکلات متعدد داشتند، خفقان بود و به لحاظ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در مضیقه بودند، این همه کار علمی و در خور کردند.

در دوره ما با همه مشکلاتی که نمی خواهم انکار کنم، در یک بررسی تاریخی وضعیت خوبی داریم و البته رو به بهبود است و باید برای بهبود آن حل مشکلات تلاش کنیم. اما در یک مقایسه تاریخی خصوصاً بعد از انقلاب که بعضی دولتها کارشکنی هایی در تعامل با حوزه دارند وضع خوبی داریم و رو به بهبود است. پس با همه مشکلات، به لحاظ سیاسی اجتماعی و اقتصادی و نظام آموزشی حوزه در مقایسه با آن ۱۴۰۰ سال، ما وضع خوبی داریم و رو به بهبود است.

اما به لحاظ مبانی معرفتی: بحث مهمی داریم تحت عنوان **ترباط علوم**. در طول تاریخ، هر وقت علوم ما کنار هم جمع بودند یا در یک شخص جمع بودند، ما شاهد نهضت علمی بودیم. دوره های درخشان فقه ما، یکی قرن ۴ و ۵ است که شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی حضور دارند و دیگری قرن ۷ که علامه حلی و فخر المحققین حضور دارند و قرن ۱۱ که محقق کرکی حضور دارد. در همه این دوره ها اتفاقی که افتاده می بینیم هر جا فقه کنار اصول یا کلام یا فلسفه بوده و با دیگری در ارتباط بوده مثلاً با اهل سنت و با حکومت در ارتباط بوده و حکومت و به او مسئله می داده و افق دید او را گسترده می کرده، اینها دوره های درخشان فقه ما هستند. شیخ مفید، علامه حلی هم استاد سنی دارند و هم شاگرد سنی دارند. محقق کرکی هم همینطور، اینها هم متکلم هستند و هم فقیه. کلام و فقه را نمی شود از هم جدا کرد؛ نمی خواهم

بگویم هر کس متکلم بود باید فقیه هم باشد اما باید به میزان لازم از کلام مطلع باشد. پس هر وقت علوم ما در کنار هم جمع شدند نهضت علمی داشتیم اما هر وقت جدا شدند، دچار افول علمی شدیم. به عنوان مثال : بعد از سقوط صفویه که اصفهان فرو ریخت، فلسفه که جای کلام نشستف آمد تهران، فقه رفت نجف، هم فقه فردی و بسته شد، هم فلسفه دچار رکود شد.

دو نکته: در حوزه معاصر دوباره علوم کنار هم جمع شدند. امثال امام و رهبری، فیلسوف، متکلم، فقیه، مفسر و عارفند. علامه طباطبایی، فیلسوف، متکلم، مفسر، فقیه و عارف هست. بعد شاگردانشان مانند شهید مطهری، مصباح و... اینها علوم را در خودشان جمع کردند، این یک مدل است که علوم در خود فرد جمع شوند؛ هم کلام، هم فقه، هم اصول، هم فلسفه و... در یک نفر جمع شوند. مدل دیگر: در حوزه علمیه هم فلسفه، فقه، و... هست. پس طلبه استعداد برتر، کسی است که یک رشته اصلی داشته باشد و در کنارش به اندازه نیاز از رشته های دیگر هم داشته باشد. آن نخبگان که باید علامه شوند، باید همه علوم رادر حد اجتهاد داشته باشند. ما نیازمند افرادی هستیم که فلسفه، کلام، فقه، تفسیر، عرفان و... را در خود داشته باشند. اما سطح بعدی، طلبه هایی که استعداد خوبی دارند، فرصت ندارند همه علوم را فرا گیرند، اینها باید یک رشته اصلی و چندین رشته فرعی در حد نیاز فرا گیرند. این یک فرصت برای طلاب استعداد برتر است، فراهم آمدن شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...، در نسبت با تاریخ با وجود همه مشکلات و تجمیع علوم. یعنی ترابطی که خوب شکل گرفته؛ یعنی بستر، بستر زایش علمی و نهضت علمی است و شرایط برای جهش علمی فراهم است.

اما سراغ افراد می آییم: اما چالش های افراد، مدرک گرایی، استخدام و حقوق گرفتن و گزینش شدن و...، با نهضت علمی سازگار نیست. محور نهضت علمی در طول تاریخ و عنصر مهم به لحاظ فردی در طول تاریخ که باعث موفقیت علمی شده، تکلیف مداری یا تکلیف گرایی است. موفقیت امام در انقلاب هم تکلیف مداری و تکلیف گرایی بود.

اگر طلبه تکلیف گرا باشد و نهضت علمی را یک وظیفه و تکلیف خود بداند، اگر امکانات هم فراهم باشد چه بهتر؛ اگر نبود، فارابی زیر نور چراغ پاسبان ها مطالعه کرد. نمی خواهیم بگویم برگردیم به آن دوره، بلکه می خواهیم بگویم حرف اول را تکلیف گرایی می زند. مرحوم نعمت الله جزایری، همکار علامه مجلسی در بحار: می گفت گاهی مطالعه می کردم متوجه نمی شدم کی اذان صبح شده؛ ایشان می گوید: وقتی صدای اذان را می شنیدم باید فکر می کردم، بینم روز قبل غذا خوردم یا نه؟ یعنی گرسنگی را هم احساس

نمی‌کردم باید فکر می‌کردم بینم روز قبل چیزی خوردم یا نه؟ در همین دوره معاصر، حضرت آیت الله جوادی آملی می‌فرمایند: ما برنامه غذایی منظمی نداشتیم. ناهار نمی‌خوردیم. مقداری نان خشک بالای کتابخانه بود هر وقت ظهر می‌شد احساس گرسنگی می‌گردیم یک لقمه از آن رادر دهانمان می‌گذاشتیم. اگر گاهی کسی مهمان ما می‌شد یادمان می‌رفت مهمان داریم ممکن است ایشان منتظر ناهار باشد و ما اصلاً توجهی به ناهار نداشتیم.

منظورم این نیست که برگردیم به دوران فقر قدیم؛ نه، باید پول خرج علم شود، ولی حرف اول را پول نمی‌زند. حرف اول را سیاست و فرهنگ و اجتماع نمی‌زند، حتی اگر دانشمند طرد شود، حتی اگر کتاب او با استقبال مواجه نشود. حرف اول را تکلیف‌گرایی می‌زند. ما باید خود را مکلف به کار علمی درخور بکنیم. این عبارت را به کار می‌برم چون مقام معظم رهبری به کار بردند به خود اجازه می‌دهم که به کار ببرم که اندیشمند یا طلبه باید مانند اسب اصیل باشد. اسب اصیل آن قدر می‌دود تا بمیرد؛ استراحت نمی‌کند. این کنایه و استعاره ایشان است؛ طلبه باید آن قدر کار علمی کند بدون توجه به مشکلات موجود. پس چالش‌هایی وجود دارد و جدی هم هستند اما فرصت‌ها غلبه دارند بر چالش‌ها. عنصر اصلی که می‌تواند غلبه کند، تکلیف‌گرایی است.

چالش دیگر: تعاملات علمی ما ضعیف است. بستر تعامل علمی فراهم نیست این چالش پیش روی استعدادها برتر است. شما نیاز به اطلاع از برخی علوم دارید که مرتبط با مسئله و رشته شماست. ما از غرب، عرب و جهان اسلام بی‌خبریم. آنها هم از ما بی‌خبرند. موفقیت علامه حلی این بود که با اهل سنت تعامل علمی داشت؛ هم شاگرد آنها و هم استاد آنها بود. مجتهدین اهل سنت پای درس ایشان می‌نشستند. کتاب ایشان را ابن تیمیه خواند و رد کرد؛ او کتاب ابن تیمیه را می‌دید. تعامل علمی یک طلبه با سایر طلاب، با اساتید سایر حوزه‌ها، با دانشجویان، با اساتید سایر دانشگاه‌ها، با علوم غربی، با جهان اسلام یعنی اهل سنت در رشته‌ای که کار می‌کند، ظرفیتش فراهم نیست و ما الان این تعامل را نداریم. این یک چالش است و لطمه می‌زند.

چالش دیگر: به لحاظ نظام آموزشی در حوزه‌ها شرایطی را رقم زدیم که مطابق آموزش‌های غربی است. مدرک‌گرایی؛ سیستم امتحان حوزه که همیشه مورد تایید اصحاب دانشگاه بود، سیستم امتحان شفاهی و مباحثه که دارد تعطیل می‌شود، اینها چالش است. تخصصی شدن نظام آموزشی از یک جهت چالش

است. یعنی طلبه هایی که فقط کلام خواندند، فقط تفسیر خواندند و...؛ در حالی که طلبه نیاز دارد با علوم دیگر تا حدودی آشنا بشود.

چالش مهم تر اینکه طلبه یا حوزه علمیه، مورد پرسش واقع نشده؛ یعنی مسائلی که هجوم بیاورند به حوزه علمیه و این باعث بازشدن فقه شود؛ یعنی از فرهنگ باید از طلبه پرسش شود؛ اگر طلاق زیاد می شود چرا حوزه علمیه نباید پاسخگو باشد؛ حوزه علمیه هم به میزان برخورداریش و امکاناتی که دارد باید در برابر مسائل اجتماعی پاسخگو باشد. تا پرسش نشود چرا بانکداری اسلامی نداریم؟ چرا طلاق زیاد است و...؟ طلبه نمی رود مطالعه کند. در طول تاریخ هر جا نهضت علمی رخ داده، مسائلی ذهن علما را درگیر کرده مطرح شده و طلبه ها و علما پیگیر شدند. امروزه طلبه ها مورد پرسش واقع نشده اند.

چالش دیگر: این است که حمایت های اجتماعی، سیاسی و ... گاهی رهن است و طلبه را به سمتی می برد که مطالبه ندارد. از طلبه کارهای علمی که اولویت ندارد خواسته می شود؛ مثلا اگر کسی در شهرش طلاق زیاد است و کسی خودکشی نمی کند، اما کسی به او پول بدهد که برای خودکشی تحقیق کند و مطالعه کند، حماقت است. این، یعنی تأثیر سیاسی. نباید به مسائل غیر اولویت دار سرگرم شویم.

نکته آخر: نگاه ما باید کلان و جهانی باشد. طلبه باید مانند یک چتر باز که از آسمان به زمین می آید، باید بتواند جامعه را از بیرون به عنوان یک کل درک کند. این هم یک چالش معرفتی پیش روی طلاب است که این نگاه وجود ندارد. اگر از طلبه درباره طلاق می پرسند نباید فوراً برود توی خانواده ببیند چرا زن و شوهر دعوا می کنند؛ بلکه باید پرواز کند و اوج بگیرد و نسبت خانواده را با قبل و بعدش و با غرب و جغرافیا و نسبتش را با سیاست و اقتصاد بسنجد تا به یک نظریه برسد. البته نمی خواهم نظریات خرد را نفی کنم اما یک چالش پیش روی طلاب، این است که نگاه کلان ندارند.